

بررسی يك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

دکتر خسرو فرشیدورد

مقدمه - پیوند یکی از هشت قسم کلمه فارسی است که تحقیق درباره آن مانند سایر مباحث دستوری مجمل و ناتمام مانده است فی المثل هیچ دستوری حتی بآن پایه که در مختصرترین دستورهای اروپائی نوشته شده بآن نپرداخته است . چون این مبحث با اقسام مختلف جمله و ارتباط آنها بایکدیگر یعنی با مفیدترین مسائل دستوری سروکار دارد هر چه درباره آن نوشته شود سودمند خواهد بود . از اینرو نگارنده این سطور بر آن شد که این مختصر را که حاصل سالها بررسی آثار مختلف زبان فارسی و دستورهای فرانسوی و انگلیسی و عربی است از نظر خوانندگان گرامی مجله وحید بگذرانم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

۱ - در دستور زبان فارسی تألیف آقایان قریب ، بهار، فروزانفر ، همایی، رشید یاسمی در برابر conjunction فرانسوی و conjunction انگلیسی و konjunktion آلمانی دو اصطلاح برگزیده شده یکی «پیونده» و دیگر «حرف ربط» . بنظر نگارنده پیونده بدلایلی که از نظر میگذرد بر حرف ربط برتری دارد ، زیرا اولاً فارسی است . ثانیاً يك کلمه است . ثالثاً کوتاه و خوش آهنگ است . رابعاً منطبق با معنی لغوی و دستوری آن در زبانهای است که از آن ترجمه شده . خامساً و مهمتر از همه اینکه «حرف ربط» واژه درستی برای این منظور نیست چه «حرف» اصطلاحی است مقتبس از دستورهای عربی با معنی خاص آن که بر ابواب در منطق است در حالیکه در دستورهای متداول زبانهای مهم هند اروپائی و همچنین در بسیاری از دستورهای فارسی از جمله دستور استادان یاد شده اصطلاح مستقل و معینی بنام حرف وجود ندارد که بنوبه خود به «حرف ربط» و «حرف اضافه» تقسیم شود . اگر مراد از «حرف» مفهوم آن در کتب منطق و صرف و نحو عربی است در دستور فارسی هم باید تعریف و بآن اشاره شود در حالیکه در کتاب مورد بحث ما چنین تعریفی بعمل نیامده . از طرف دیگر چه لزومی دارد که بی هیچ نیازی اصطلاحات مبهم عربی را آنهم در غیر معنی خود دنباله پاورقی در صفحه بمد

۱ - تعریف و کار پیوند

پیوند کلمه ایست که دو کلمه یا دو جمله را بهم می پیوندد بدینسان که دو کلمه یا دو جمله را همپایه یکدیگر میسازد و یا جمله ای را وابسته جمله دیگر میکند . پیوندها عبارتند از : و ، یا ، تا ، اگر ، که ، ولی ، چون ، پس ، بلکه ، همینکه ، اگرچه و جز آنها .

مثال برای پیوندی که دو کلمه را همپایه می کند :

«هوشنگ و فرهاد را در خانه دیدم»

«و» در اینجا «فرهاد» را «همپایه» هوشنگ کرده است یعنی فرهاد را مثل هوشنگ

مفعول فعل دیدم نموده .

وارد دستور فارسی کنیم . باری مفهوم «حرف» در مورد همه «حروف ربط» مصداق ندارد عبارت دیگر همه واژه هایی که زیر عنوان « حرف ربط » در دستورها آمده اند حرف نیستند . فی المثل «چون» بمعنی «وقتی که» چگونه میتواند حرف بمفهوم عربی آن باشد در صورتی که خود دستور دانان عربی معادل آن یعنی «لما» و «اذ» ، را اسم شمرده اند و در انگلیسی و فرانسه نیز معادل این کلمه (when و quand) قید ربطی یا پیوند قیدی (relative adverb) بشمار رفته است (رجوع شود به English Grammar

past and present تألیف Nesfield صفحه ۹۱ چاپ ۱۹۵۶)

۲ - بیشتر دستور نویسان ما تحت تأثیر نظریات استاد فقید قریب کلمه را به نه قسم تقسیم کرده اند و برخی نیز آنرا شش قسم و برخی دیگر هفت قسم دانسته اند . نجم الغنی صاحب نهج الادب بتقلید از عربی سه قسم کلمه و میرزا حبیب اصفهانی و صاحب دستور کاشف ده قسم از آن تشخیص داده اند . ولی بنظر نگارنده و بدلایلی که فعلا مجال طرح آن نیست و باید خود موضوع مقاله ای جدا گانه گردد بهتر است ما ندانند اکثر محققان بلند پایه اروپائی کلمه را به هشت قسم تقسیم کنیم : اسم ، صفت ، ضمیر ، فعل ، قید ، پیوند ، وابسته ساز (حرف اضافه) ، صوت . ضمناً باید در نظر داشت که این تقسیم بندی حاصل دوهزار سال مطالعه در زبانهای لاتینی ، یونانی و سایر زبانهای هند اروپائی است و باروح زبان فارسی نیز که از همان گروه زبانهاست سازگارتر است بنا بر این تا این تقسیم بندی علمی و سایقه دار در نتیجه پژوهشهای زبانشناسان و دستوردانان متزلزل و بی اعتبار نگردیده باید آنرا پذیرفت و از «ابتکارات» غیر علمی دستوری نیز خودداری کرد .

۳ - مفصل ترین بررسیها درباره پیوند بوسیله دانشمند گرامی آقای دکتر خلیل

خطیب رهبر دانشیار محترم دانشکده ادبیات تهران بعمل آمده است . امید که پژوهشهای ارزنده ایشان هر چه زودتر بصورت کتاب یا مقالاتی منتشر شود و دستداران دستور فارسی را مدد بخشد .

مثال دیگر :

ابروباد و مه خورشید و فلک درکارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری
(سمدی)

در این جمله واها کلمات «باد» ، «مه» ، «خورشید» و «فلک» را همپایه «ابر»
یعنی مسندالیه جمله کرده اند (از نظر دستوری مراد از همپایگی آنست که دو کلمه یا دو جمله
دارای يك حکم شوند یعنی در عبارت کار مشابهی بکنند)

مثال برای پیوندی که جمله ایرا همپایه جمله دیگر می کند :

«من بخانه رفته ام و او از مدرسه آمده»

«و» در اینجا جمله «او از مدرسه آمده» را همپایه جمله «من بخانه رفته ام» کرده است.
چون جمله «من بخانه رفته ام» جمله ای مستقل است بنا بر این «او از مدرسه آمده» هم جمله ای مستقل
بشمار خواهد رفت .

مثال دیگر :

«چون او بخانه ما آمد و سخنان مرا شنید شاد شد»

«و» در اینجا جمله «سخنان مرا شنید» را همپایه جمله «او بخانه ما آمده» کرده است.
چون جمله «او بخانه ما آمده» جمله وابسته و در حکم قید زمان فعل جمله بعد است جمله «سخنان
مرا شنید» نیز جمله وابسته و در حکم قید زمان همان فعل است .

مثال برای پیوندی که جمله ای را وابسته جمله دیگر میسازد یعنی آنرا در حکم يك
کلمه از اجزاء جمله دیگر میگرداند :

«من میدانم که او پاینجا بر نمیگردد»

پیوند «که» جمله «او پاینجا بر نمیگردد» را مفعول بیواسطه «من میدانم» کرده
است . یعنی «من بر ننگستن او را میدانم»

بنا بر این ما دو نوع پیوند داریم یکی «پیوند همپایگی» که کلمه یا جمله ایرا همپایه
کلمه یا جمله دیگر می کند یا عبارت دیگر دو جمله یا دو کلمه را در يك حکم شريك می سازد
یعنی اگر کلمه فاعل باشد همپایه آن نیز فاعل و اگر مفعول باشد همپایه اش نیز مفعول است و غیره
و همچنین اگر جمله ای مستقل باشد همپایه آن نیز مستقل و اگر وابسته باشد همپایه اش نیز
وابسته است. دیگر «پیوند وابستگی» یا «پیوند پیروی» که در پیوستن کلمات بهم نقشی ندارد
و فقط دو جمله را بهم می پیوندد و در حقیقت یکی را در حکم يك کلمه برای دیگری میسازد
یعنی جمله ایرا فاعل ، مفعول و قید فعل دیگر و یا وابسته بهريك از این سه از قبیل صفت، بدل
مضاف الیه ، متمم صفت و یا متمم قید مینماید .

۲ - چند نکته درباره ساختمان پیوند

الف - پیوند از نظر ساختمان یاساده است مانند اگر ، و ، تاو چون . یا مرکب است یعنی از دو جزء که استقلال خود را از دست داده اند ساخته شده ، مانند بلکه و همینکه و یا جفتی است یعنی از دو کلمه مکرر که بین آنها کلمه یا کلمات یا جمله ای فاصله میشود بوجود میآید مانند : «یا میخندد یا میگرید»

ب - هر گاه دو یا چند کلمه بی آنکه ترکیب شوند و استقلال خود را از دست دهند، کار پیوند را بکنند آنها را گروه واژه پیوندی یا گروه پیوندی یا عبارت پیوندی مینامیم مانند: «بمنظور اینکه» ، «بعلمت اینکه» ، «وقتی که» و غیره ، زیرا بجای «بمنظور اینکه» ، «تا» و بجای «بعلمت اینکه» ، «چون» میتوان بکار برد :

او بمنظور اینکه لباس بخرد بیازار رفت = او بیازار رفت تا لباس بخرد
بعلمت اینکه بیمار بود بمدرسه نیامد = چون بیمار بود بمدرسه نیامد.

برخی از گروههای پیوندی بصورت مرکب درآمده اند و از اینرو تشخیص دقیق گروه پیوندی از پیوند مرکب امری دشوار و نیازمند به آزمایشهای دقیق آواشناسی و تحقیقات دیگر دستوری و زبانشناسی است که در این مختصر مجال طرح آن نیست و از اینرو از آن صرف نظر می کنیم .



بسیاری از پیوندها و گروههای پیوندی هم کار قید را می کنند و هم کار پیوند را از این قبیلند ، پس ، آنگاه : بنا بر این و غیره :
«او بخانه رفت و غذا خورد آنگاه خوابید»
«آنگاه» در اینجا هم قید تریب است و «خوابید» را مقید ساخته و هم پیوند است و جمله «خوابید» را به جمله پیش از خود پیوسته است .



بسیاری از پیوندها و گروههای پیوندی که دارای معنی نزدیک بهمی هستند بوسیله یکدیگر تأکید میشوند و گروه پیوندی تشکیل میدهند مانند پس بنا بر این ، پس از این قرار ، اما با اینحال ، اما هنوز و بسیاری دیگر . مثال :
«او با اینجا نمیآید پس از این قرار آمدن ما فایده ای ندارد»

۳ - پیوندها و گروههای پیوندی همپایگی^۱

چنانکه گفتیم این واژه‌ها و گروه واژه‌ها دو کلمه یا دو جمله را همپایه یکدیگر می‌کنند. اینها خود با قسامی تقسیم میشوند و در این موارد بکار می‌روند: ۱ افزایش ۲ نقی ۳ تقابل و تصحیح ۴ نتیجه ۵ توالی ۶ تناوب ۷ یکسانی (تسویه) و مانند آنها

الف - پیوندها و گروههای پیوند افزایش

این پیوندها و گروه‌های پیوندی ضمن افزودن دو جمله یا دو کلمه بیکدیگر آنها را همپایه می‌سازند و عبارتند از: و، چون، مانند، مثل، با، هم، نیز، همچنین، همان (در قدیم)، بعلاوه (با کسره آخر)، بعلاوه (بی کسره آخر)، گذشته از، این و آنکهی، مخصوصاً، بخصوص، از قبیل، از جمله، از طرفی، از سوئی، از طرف دیگر، از سوی دیگر، مثلاً، فی‌المثل حتی، نه... بلکه، حتی هم، هم... هم، از غیره.

مثالها:

« برای فرهاد پیراهن و کلاه بخر، « فریدون و هوشنگ را با خود ببازار ببر»
 زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و سراحی در دست
 (حافظ)

« هوشنگ چون تو بلند بالاست، یا « هوشنگ مثل تو بلند قداست،
 « من با برادرم با نجا رفتیم، « شاه فغفور با وزیر و ندیم در نشست و خاست
 فرخ روز نگاه می‌کردند» (سمک عیار) یعنی « من و برادرم. » « شاه فغفور و وزیر... »
 « هم من و هم او با این کار مخالف بودیم، « ما رفتیم او هم آمد،
 ای فدای تو هم دل و هم جان وای نثار رخت هم این و هم آن (هاتف)
 « این کار مضر بلکه ۳ خطرناک است » یعنی اینکار نه تنها مضرت بلکه
 خطرناک هم هست .

۱ - بسیاری از پیوندهای همپایگی فارسی و فرنگی با حروف عطف عربی منطبقند و بین حروف عطف عربی (ف، ثم، و، لا، بل، لکن، ام، او، حتی) و پیوندهای همپایگی فارسی و فرنگی عموم و خصوص مطلق وجود دارد یعنی همه حروف عطف از پیوندهای همپایگی بشمار می‌روند اما همه پیوندهای همپایگی حرف عطف نیستند.

۲ - بلکه اگر بمعنای متداول آن باشد پیوند همپایگی تضاد است مانند او نرفت بلکه خوابید: و اگر بمعنی « شاید » باشد قید شک است مانند: بنشین بلکه بیاید و اگر بمعنی « علاوه بر این » باشد پیوند همپایگی برای افزایش است :

«من حریف اونخواهم بودن مملکت از دستم بستاند بلکه هلاکم کند» (دارا پنامه)
 یعنی علاوه بر این هلاکم کند و چنانکه دیده میشود «نه تنها»ی این مثالها حذف شده است.
 بنابراین «بلکه» بمعنی «علاوه بر این» خواه با «نه تنها» باشد و خواه بی آن پیوند همپایگی
 برای افزایش است. مثال برای مواردیکه با «نه تنها» میآید :

« او نه تنها پول خود را باخت بلکه آبروی خود را هم ریخت »
 « نه تنها در قدیم گاه بصورت «تنها» میآمده است :

« بی ادب تنها خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زده. (مولوی)
 در قدیم همراه «نه تنها» بیشتر بجای «بلکه» «که» میآمده است :

« نه تنها شد ایوان و تختش بیاد که کس دخمه نیزش ندارد بیاده (حافظ)
 و گاه در این موارد «که» یا «بلکه» بکلی حذف میشده است :

« تنها ز راز دل من پرده بر افتاد تا بود فلک شیوه او پرده دری بود» (حافظ)
 یعنی «بلکه تا فلک بود...»

« همه مخصوصاً بر ادرم باین کار علاقه فراوانی دارند»
 « همه دانش آموزان مثلاً هوشنگ شما را دوست دارند»
 « استادان از جمله آقای احمدی هواخواه شما هستند»

« کسانی از قبیل هوشنگ چیزی نمیدانند»

« در آن انواع مختلف شعر از غزل و قصیده قطعه و مسط و ترکیب بند و مستزاد
 و حتی قصیده وجود دارد» از مقاله آقای دکتر خطیبی در مجله دانشکده ادبیات سال اول شماره
 اول صفحه ۵۷ .

« من بدانشگاه میروم تا فرهاد را ببینم و دیگر اینکه کتابی هم از کتابخانه
 آنجا بگیرم »

« او در تهران تحصیل می کند و علاوه بر این پولی هم در میآورد»

« دو به علاوه دو میشود چهار، یعنی دو و دو میشود چهار

« این مسافرت از یکطرف خستگی شما را برطرف میکند و از طرف دیگر
 شما را با مسائل تازه ای آشنا میسازد»

« فرهاد عمومی فریدون است گذشته از این معلم او هم هست »

« پروانه نامزد منوچهر است به علاوه دختر دائمی او هم هست»

« او پدر و در عین حال دوست من»

« همه مردم حتی پیران با استقبال او رفتند»

این واژه ها و گروه واژه ها نیز در قدیم بعنوان پیوند همپایگی افزایشی بکار رفته اند:

«با» بمعنی «بعلاوه»

عهد خراسان و جمله مملکت بخواستیم با آنچه گرفته شده است از ری و جبال و سپاهان، (بیهقی)

دیناری با ده پیروزه رنگین سخت بزرگ بدست خواجه داد، (بیهقی)

«تا» بمعنی حتی. مثال :

« همه چیز بسیم خریدندی تا گاه و هیزم، (تاریخ سیستان) یعنی حتی هیزم .

« همه جهان ز تو عاجز شدند تا دریا نداشت هیچکس این قدر و منزلت زبشر،

همان بمعنی همچنین و نیز که در شاهنامه بسیار آمده است :

نباید که سیر آید از کار مرد همان نیز کنندی کند در نبرد (فردوسی)

دیگر بمعنی علاوه بر این :

و دیگر که اندر دلش راز شاه بدارد نگوید بخورشید و ماه

(فردوسی)

«نیز هم» :

« با همه سالوس و با ما نیز هم داد او و صد چرا و این دم دهم، (مولوی)

دگت ای بانو اینجا نیز هم خانه شماست، (دارابنامه)

نه ... بس ... که ...

نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس که چو من سوخته در خیل تو بسپاری هست

(سعدی)

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست (سعدی)

ب - پیوند همپایگی نفی : «نه» اگر تکرار شود هم پیونداست و هم جنبه

قیدی دارد، و دوجمله یا دو کلمه را که در نفی اشتراك دارند همپایه می کند:

«نه هوشنگ را دیدم و نه فرهاد را»

«نه من پای دارم نه مانند من نه گردی زگردان این انجمن» (فردوسی)

«که ای مدعی عشق کار تو نیست که نه سبرداری نه یارای ایست» (سعدی)

ج - پیوندها و گروههای پیوندی تضاد و تصحیح - این واژه ها و

گروه واژه ها دوجمله را که مفهومشان متضاد و مقابل یکدیگر است همپایه می سازند و

عبارتند است از باز، باز هم، هنوز، تازه، اما هنوز، ولی هنوز، ولی باز، لیک، لیکن،

۱ - باز بمعنی دوباره و هنوز بمعنی «تاکنون» و «تا آنوقت» قیدند ولی اگر

معنی «با اینحال» بیابند از پیوندهای قیدی بشمار میروند .

۲ - مترادف ولی، لیکن و مانند آنها در عربی لکن است که از حروف عطف استدرک

شمرده میشود .

ولیکن، معذرا، معذالك، با اینحال، با این وجود، با وجود این، در صورتیکه، اما اینکه،
 (و بمعنی با اینحال)، افسوس که، حیف که، حالا (بمعنی معذرا)، در عین حال، اما در عین حال
 با اینهمه و مانند آنها.
 مثالها:

« درآمد او بسیار است اما باز از کمی درآمد می نالد»
 « او از پا درآمد اما هنوز نمیخواهد بشکست خود اعتراف کند»
 « بمان روی تو این آرزو که من دارم هزار سال اگر بینمت هنوز کمست» (سعدی)
 « فرهاد درآمد فراوانی دارد با اینهمه همیشه بدکار است»
 « من از این مرد بیزارم اما در عین حال به او احتیاج دارم»
 « این شخص هستی ما را بیاد داده تازه چیزی هم طلبکار است»
 « من منوچهر را دوست دارم اما با بعضی از کارهای او،وافق نیستم»
 « فریدون ثروتمند است ولی نظر بلند نیست»

« من مصلحت نمی دانم که تهران بروی با اینحال هر چه میخواهی بکن»
 « او باید بحق خود قانع باشد و نیست»، « او باید بزرگوار باشد و نیست»
 بسکه در خاک تندرستان را دفن کردند و زخم خورده نمرود (سعدی)
 « و در مثال اخیر بمعنی «در حالیکه» است بنا بر این پیوند همپایگی تضاد است.
 « من نظرم را گفتم حالا خود دانی»

۲ - بلکه، نه، نه اینکه، برعکس، بالعکس، در مقابل، و مانند اینها دو کلمه
 با دو جمله متضاد را همپایه می سازند که یکی از آنها دیگری را تصحیح می کند.
 مثال:

« سعید آمد نه علی»، « یکدل نه صد هزار دل عاشق اوشده»
 « اسب لاغر میان بکار آید روز میدان نه گاو پرواری» (سعدی)
 « فرهاد مرد بدی نیست بلکه بسیار هم خوبست»
 « شما باید بزندان بروید نه اینکه برمسند ریاست تکیه بزنید»
 کار «بلکه» عکس کار «نه» و نه اینکه وسایر مترادفهای آنست، چه بلکه و نظایر آن
 برای اثبات پس از نفی و «نه» و مترادفهایش برای نفی پس از اثبات است. «بلکه» و «نه» در فارسی
 حکم «لکن» و «و» را در عربی دارند. این پیوندها و گروههای پیوندی نیز در قدیم برای
 تصحیح بکار میرفته اند: بل، لابل، لابل که (بمعنی بلکه) و نی:
 « مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود» (رودکی)
 « فرمان نکر دید لابل که بامن جفا کردید». (از تفسیر تربت جام)
 « عوس بهروز در دلش افتاد، بدلی و هزار دل بر بهروز عاشق شد» (داراب نامه)
 دنباله در شماره آینده